

الاغی که زیاد می دانست!

● احمد کم



- عنوان کتاب: خاطرات یک الاغ
- نویسنده: ژاک پکنارد
- مترجم: سهیلا صفوی
- ناشر: حوزه هنری، سازمان تبلیغات اسلامی
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۸
- شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۲۲۹ صفحه
- بها: ۸۵۰ تومان

بعد از مدتی چند نفر از اهالی روستا، با الاغ‌هایشان به دیدن آثار تاریخی کنار جنگل می‌روند. وقتی آنها سرگرم تماشای آثار هستند، دزدانی که در سرداب قدیمی آنجا زندگی می‌کنند، الاغ‌های آن چند نفر را می‌دزدند و داخل سرداب می‌برند. کادیشون که ناظر این صحنه‌ها بوده، با هوشیاری خاصی دزدها را به دام می‌اندازد و همه، هوش و استعداد او را تحسین می‌کنند. یک روز دیگر، بچه‌ها به همراه والدین‌شان و «اگوست» (یکی از اقوام ژاک) به شکار می‌روند و اگوست، به جای شکار کبک، به اشتباه، «مدور» را که دوست کادیشون و یکی از سگ‌های شکاری ماهر است، با تفنگ می‌کشد. الاغ از این حادثه بسیار اندوهگین می‌شود و کینه «اگوست» را به دل می‌گیرد. قرار است یک گروه نمایش به همراه الاغ دانایی که حرکات تقلیدی جالبی انجام می‌دهد، در بازار برنامه اجرا کند. بچه‌ها به همراه «کادیشون» به آنجا می‌روند و او با حرکات و رفتاری که از خود نشان می‌دهد، هنرهای الاغ دانا را بی‌اثر ساخته، آبروی صاحب نمایش، و الاغش را می‌برد و مردم به جای آنکه گروه نمایش را تشویق کنند، کادیشون را تشویق می‌کنند.

بعد از آن «کادیشون» همراه بچه‌ها به گردش می‌رود. در آنجا او از اگوست که به اشتباه مدور (سگ شکاری) را کشته بود، انتقام می‌گیرد و او را در جوی فاضلاب عمیقی می‌اندازد. بچه‌ها به زور «اگوست» نیمه جان را نجات می‌دهند و او به سختی مریض می‌شود. همه، کادیشون را به دلیل کار بدی که کرده است، طرد می‌کنند. کادیشون از کار بدی که کرده پشیمان می‌شود و کنار قبر پولین می‌رود. در آنجا

بفرستد. کادیشون، یکی دو بار ارباب خود را به این صورت گول می‌زند، ولی بالاخره بعد از چند بار ارباب پی به حقه الاغ می‌برد و او را با شلاق تنبیه می‌کند. بعد هم از فرط عصبانیت، کادیشون را به بازار برده، می‌فروشد. صاحبان جدید کادیشون، زن و شوهری هستند که یک دختر بچه دوازده ساله مریض دارند. «پولین»، دختر آنها هر روز سوار الاغ می‌شود و با او به جنگل می‌رود. او الاغ را بسیار دوست دارد و معتقد است که الاغ حرف‌های او را می‌فهمد. ولی مادر پولین، از اینکه او با الاغ بیش از حد مهربان است، ناراحت می‌شود و او را شامت می‌کند. «پولین» اسم الاغ را «کادیشون» می‌گذارد؛ اسمی که بعدها روی الاغ می‌ماند. شبی اصطبل و خانه ارباب آتش می‌گیرد. «پولین» برای نجات «کادیشون» به اصطبل می‌آید، اما خودش هم میان شعله‌های آتش محاصره می‌شود و الاغ به زحمت، جان او را نجات می‌دهد. اما این فداکاری فایده‌ای ندارد و «پولین» یک ماه بعد، به علت بیماری می‌میرد. الاغ هم آن خانواده را ترک می‌کند و فصل سرد زمستان را با تحمل رنج‌های فراوان، در جنگل سپری می‌کند.

روزی کادیشون، به روستای حاشیه جنگل می‌آید و می‌بیند که در روستا، مسابقه الاغ دوانی برپاست. او هم به عنوان الاغ پیرزنی فقیر، در مسابقه شرکت می‌کند و اول می‌شود. پیرزن جایزه را می‌برد، اما بدون آن که اهمیتی به کادیشون بدهد، او را رها می‌کند.

«ژاک» و «ژانی» (دو برادر و خواهر خردسال) الاغ را به خانه می‌آورند و به علت لاغری بیش از حد او، مقدار زیادی «جو» به او می‌دهند. «کادیشون» بر اثر پرخوری، مریض می‌شود، ولی با کمک دامپزشک بهبودی می‌یابد.

در این کتاب «کادیشون» الاغی است که روایت‌کنندهٔ رمان است. او خاطرات خود را می‌نویسد تا ارباب کوچولوش «ژاک» به قضاوت صحیحی دربارهٔ الاغ‌ها برسد و شرح حالش را نیز به ژاک کوچولو تقدیم می‌کند.

داستان از آنجا آغاز می‌شود که «کادیشون» در شهر «لگل» به همراه صاحب خشن و بدجنسش، به چهارشنبه بازار می‌رود. ارباب بد اخلاق کادیشون، از او خوب نگهداری نمی‌کند. به اندازه کافی غذا به او نمی‌دهد و هر هفته چهارشنبه‌ها، هرچه بار و بنه دارد روی الاغ سوار می‌کند و خودش هم روی او می‌نشیند و کادیشون مجبور است همه سختی‌ها را تحمل کند. تا اینکه روزی که ارباب، سبزی‌های مزرعه را برای فروش به بازار می‌آورد، او همه سبزی‌ها و محصولات ارباب را می‌خورد و او را که برای تنبیه به طرفش می‌آید، زیر لگد می‌گیرد و پس از خونین و مالین کردن او، از ترس شلاق خوردن می‌گریزد. پسر ارباب، برای تأدیب کادیشون، به همراه سگ‌های شکاری او را تعقیب می‌کند و او هم به جنگل می‌گریزد.

کادیشون، حدود یک ماه در جنگل زندگی می‌کند و با سرد شدن تدریجی هوا و کم شدن علوفه و علف در جنگل، از آنجا خارج شده، پیش یک زن مهربان و نوه‌اش می‌رود. بعد از مدتی پیرزن، کادیشون را به فرد دیگری می‌فروشد. ارباب جدید، به او زیاد رسیدگی نمی‌کند و کادیشون مجبور است باز هم هر هفته به بازار برود. او برای آنکه به بازار نرود، حيله‌ای به کار می‌بندد. روز بازار که از راه می‌رسد، کادیشون خود را داخل گودالی مخفی می‌کند و ارباب مجبور می‌شود اسب را به بازار

صاحب نمایش را می‌بیند که به همراه خانواده‌اش، در کنار قبرستان نشسته است و از بیچارگی‌هایش سخن می‌گوید. کادیشون، از اینکه آنها را اذیت کرده، پشیمان می‌شود و به مرد صاحب نمایش کمک می‌کند تا برای مردم آنجا نمایش اجرا کند. نمایش با استقبال گسترده مردم مواجه می‌شود و بعد از اینکه صاحب نمایش، به قدر کافی پول از این راه به دست می‌آورد، کادیشون آنها را ترک می‌کند و راه خانه «ژاک کوچولو» را در پیش می‌گیرد. در راه، به دو دزد بر می‌خورد که می‌خواهند از جانی زدی کنند. کادیشون آنها را با مهارت خاصی به دام می‌اندازد.

یک بار هم برای جبران کارهای بد گذشته «آگوست» را از دست سگ‌های وحشی نجات می‌دهد و باز هم محبوب همه بچه‌ها می‌شود. بچه‌ها همراه او به ماهیگیری می‌روند. «آگوست» بر اثر بی‌احتیاطی، از قایق به داخل آب می‌افتد و کادیشون، او را که لای تورها گیر کرده، نجات می‌دهد و به این ترتیب، بچه‌ها بیشتر از همیشه او را دوست می‌دارند.

کادیشون در پایان رمان، دلیل نوشتن خاطراتش را تغییر دادن دید نوجوان‌ها نسبت به الاغ‌ها می‌داند و از آنها می‌خواهد هم‌جنسانش را بهتر بشناسند و به آنها بیشتر احترام بگذارند!

□ □ □

همان‌طور که گفته شد، «خاطرات یک الاغ»، از دید یک حیوان (الاغ) روایت می‌شود. بدون تردید، حیوانات در داستان‌های کودکان و نیز اساطیر و افسانه‌ها نقش و جایگاه بارزی دارند. در افسانه‌ها هریک از حیوانات، سمبل یکی از خوبی‌های زشت یا زیبایی انسانی هستند. به عنوان مثال، شیر در داستان‌های کودکان مظهر قدرت، شکوه و فرمانروایی است. همین‌طور اسب مظهر نجابت، خرگوش و لاک‌پشت سمبل دانایی و روپناه، نماد مکر و حيله گری است. نویسنده با روایت داستان از قول یک الاغ، کوشیده است تا داستان را متمایز و برجسته‌تر از سایر آثار نماید؛ چرا که کودکان و نوجوانان می‌توانند به راحتی با حیوانات هم‌ذات‌پنداری کنند و این خصیصه مثبت باعث شده تا داستان در نگاه اول، خصوصیات یک داستان خوب و جذاب برای مخاطبانش را داشته باشد.

راوی داستان (الاغ) هوش سرشار دارد و این چیزی است که در نگاه اول غیرعادی به نظر می‌آید. ولی در داستان کودکان، امری باورپذیر است. الاغ در این کتاب، بسیار مهربان، باهوش و دانا است. او حتی فکر پولی را که صاحب بد اخلاقش صرف خرید او کرده می‌کند. الاغی که فواصل را برحسب مقیاس‌های انسانی (فرسنگ) می‌شناسد و می‌سنجد. او حتی می‌داند که اگر از داخل نهر آب حرکت کند، سگ‌های شکاری نمی‌توانند ردپایش را پیدا کنند. او تلخی حيله و فریب را حس می‌کند. از انجام کارهای بد شرمگین می‌شود. حسادت را می‌فهمد. درد فقر را می‌چشد و با کودک فقیر کنار قبر همدردی می‌کند.

نویسنده از دید یک الاغ، زشتی‌های جامعه را نیز به نمایش می‌کشد و تصویری عریان از جامعه‌ای که به طور غیرعادلانه، انسان‌ها را به دو دسته فقیر و غنی

نویسنده با روایت داستان از قول یک الاغ، کوشیده است تا داستان را متمایز و برجسته‌تر از سایر آثار نماید؛ چرا که کودکان و نوجوانان می‌توانند به راحتی با حیوانات هم‌ذات‌پنداری کنند و این خصیصه مثبت باعث شده تا داستان در نگاه اول، خصوصیات یک داستان خوب و جذاب برای مخاطبانش را داشته باشد

تقسیم می‌کند، در معرض دید خواننده قرار می‌دهد. برای مثال، در قسمت پنجم، با کودکی فقیر روبه‌رو هستیم که خانواده‌اش را از دست داده و از پستان یک میش تغذیه می‌کند. همین‌طور دردهای کودکان، با بیانی هنری از دید الاغ روایت می‌شود. در قسمتی از داستان، «پولین» با الاغ درد دل می‌کند و می‌گوید که مادرش حسود است و پدر و مادرش او را درک نمی‌کنند. این به واقع، نه تنها درد «پولین» بلکه درد بسیاری از کودکان دنیا است که به شکلی قابل قبول در کتاب آورده شده است.

در بعضی جاها، گفت و گوها بار عاطفی خوبی دارند و بر خواننده، تأثیر می‌گذارند:

- برای چی می‌لنگی کوچولو؟
- برای اینکه کفش‌هایم پایم را زخم کرده!
- چرا به مامانت نمی‌گویی یکی دیگر برایت بخره؟
- من که مامان ندارم!
- کجا می‌خواهی؟
- هر جا را بدهند. وقتی جایی پیدا نکنم بیرون، زیر یک درخت یا نزدیک یک پرچین می‌خوابم، برایم فرقی نمی‌کند. (قسمت ۱۴ - صفحه ۸۹)

مشکل باورپذیری

ولی اگر این کتاب برای نوجوانان نوشته شده است، چه لزومی دارد که از دید یک الاغ روایت شود. برای نوجوانی که در عصر اینترنت، ماهواره، کامپیوتر و... به سر می‌برد، این قبیل شیوه‌ها شاید کارایی چندانی نداشته باشد و نمی‌تواند داستان را برای او جذاب‌تر جلوه دهد. اگر این داستان از دید یکی از شخصیت‌های انسانی روایت می‌شد، داستان جا افتاده‌تر می‌نمود و بسیاری از وقایع و حوادث آن نیز توجیه‌پذیر می‌شد. راوی داستان (الاغ) در بسیاری از جاها از همه چیز، حتی از روان و ذهن آدم‌ها خبر دارد و ماجراهایی را که پشت درهای بسته و داخل خانه‌ها می‌گذرد، می‌بیند و حرف‌هایی را که بچه‌ها در گوشه‌ها به هم می‌گویند، می‌شنود و این، باورپذیری داستان را برای یک نوجوان غیر ممکن می‌سازد.

نویسنده در بسیاری از جاها به محدودیت‌هایی برخورد کرده است که ناشی از انتخاب الاغ، به عنوان راوی است. این محدودیت‌ها، توی ذوق خواننده می‌زنند. مثلاً برای آنکه خواننده بداند صاحب الاغ (پولین) مریض است و ناراحتی ریه دارد، اطلاعات الاغ در حد یک پزشک داخلی و عروق، ارتقاء داده شده است: «همان روز تب سختی کرد. او را توی تختی گذاشتند که نباید از روی آن بلند می‌شد. سرماخوردگی آن شب، کسالت و افسردگی او را کامل کرد. ریه‌هایش که از قبل مریض بودند، دیگر کاملاً گرفتار بیماری شدند.» (قسمت ۸ - صفحه ۵۲)

یا در قسمت دیگری می‌خوانیم: «پایم را آهسته روی آن [قورباغه] گذاشتم و گرفتمش، در جیب آگوست باز بود و کار مرا آسان‌تر می‌کرد. بی‌سر و صدا به او نزدیک شدم و قورباغه را در جیبش گذاشتم.» (قسمت ۲۰ - صفحه ۱۴۶)

در حالی که می‌دانیم الاغ انگشت ندارد که بتواند قورباغه را بگیرد و اگر سمش را هم روی قورباغه بگذارد، چیزی از قورباغه برجا نمی‌ماند! چه رسد به اینکه بی‌سر و صدا نزدیک کودک شود و قورباغه را در جیب او بگذارد!

یا اتفاقاتی که در قسمت نوزدهم کتاب می‌افتد و شیرین‌کاری‌هایی که از الاغ سر می‌زند، کاملاً غیرواقعی به نظر می‌آید. اینکه یک الاغ تا آن حد قدرت تمییز دارد که بتواند بین زیباترین و زشت‌ترین افراد، هم چنین احمق‌ترین و عاقل‌ترین آدم‌ها تمایز قائل شود، دسته گلی را در بین ده‌ها نفر روی دامن زیباترین فرد جمع بگذارد و کلاهی را روی سر احمق‌ترین فرد، امری است که در عالم واقع، غیرعادی است و هیچ امکان عقلی نمی‌توان برای آن در نظر گرفت.

مشکل شخصیت‌پردازی

وجه مشخصه یک اثر خوب، شخصیت‌پردازی قوی آن است. با توجه به تعدد و تنوع شخصیت‌ها در رمان (و تا حدی در داستان بلند) باید شخصیت‌ها طوری در ماجراها جا بیفتند که از یاد خواننده نروند و کارکردی مثبت در کلیت رمان داشته باشند. اما در «خاطرات یک الاغ» ما با موجی از شخصیت‌ها روبه‌رو هستیم که نقش هیچ‌کدام در داستان، به طور کامل مشخص نیست و خواننده در برخورد با این شخصیت‌ها که هیچ پیش‌زمینه‌ای درباره آنها ندارد، دچار نوعی سردرگمی می‌شود.

شاید مشخصه کنش‌های رفتاری شخصیت‌ها در ادبیات کودکان و نوجوانان، برون‌گرایی آنها باشد. کودکان و به تبع آنها نوجوانان، شخصیت‌های ماجراجو و پرتحرک را بیشتر می‌پسندند تا شخصیت‌هایی که اسیر درگیری‌های ذهنی خود هستند. شخصیت‌های برون‌گرا آنچه را که در ذهن دارند، به عمل درمی‌آورند و گوشه‌گیر و انزواطلب نیستند. نمود بارز رفتارهای برون‌گرا در «خاطرات یک الاغ» نیز به چشم می‌خورد، اما نتیجه مثبتی از این عنصر کودکانه در داستان گرفته شده است. شخصیت‌هایی که حوادث را با تفکر

بیامیزند، پاسخگوی نیاز خواننده نوجوان هستند و این نکته‌ای است که در این کتاب کمتر به چشم می‌خورد. همین‌طور وابستگی شدید نویسنده به شخصیت اصلی رمان (الاغ) سبب شده است که سرنوشت این شخصیت برایش اهمیت بسیار پیدا کند و با این کار، باورپذیری داستان مخدوش شود؛ چرا که وی برای القای دانایی، هوش و ذکاوت الاغ به ابزارهایی توسل جسته است که کاملاً غیرقابل باورند. نویسنده کوشیده است با تشبیه حرکات الاغ به انسان‌ها به الاغ «شخصیت انسانی» ببخشد: «من آهسته توی مخفیگاهم می‌خندیدم و خیال نداشتم خودم را به آنها نشان بدهم.» (قسمت ۶ - صفحه ۳۸)

مشکل زاویه دید

گاهی، زاویه دید داستان از شیوه اول شخص خارج می‌شود و داستان به صورت دانای کل روایت می‌شود. به عنوان مثال، قسمت چهارم (داستان پیدا شدن دختر یتیم) از دید دانای کل روایت شده است و خود الاغ در روایت آن نقشی ندارد.

زایده‌ها

بخش‌هایی از کتاب به طور کامل اضافی به نظر می‌آید و اگر این وقایع و اتفاقات از کل داستان حذف شوند، هیچ لطمه‌ای به اصل آن نمی‌خورد. مثلاً با کشته شدن «مدور» (سگ شکاری) به دست یکی از شخصیت‌ها، دو فصل کامل از کتاب به معرفی «مدور» از تولگی تا بزرگسالی اختصاص می‌یابد. یا ماجرای دعوی پیر و کامیل بر سر نامگذاری یک دختر بچه، جز اینکه حرکت پیشرونده داستان را کند سازد، نقش دیگری در کل داستان ندارد.

ضعف‌های دیگر

در قسمت ۲۴ (دزدها)، یکی از دزدها را می‌بینیم که روی دیوار بلندی ایستاده است و شخصیت اصلی داستان (الاغ) روی زمین منتظر اوست، اما در متن از قول الاغ می‌خوانیم: «حالا موقع عمل بود. اگر دیر می‌جنبیدم او فرار می‌کرد. خودم را رویش انداختم. در حالی که از پشت، لباسش را به دندان گرفته بودم، او را روی زمین انداختم و لگد محکمی به سرش زدم.» (قسمت ۲۴ - صفحه ۱۹۱)

این عبارت ما را به یاد قهرمانان فیلم‌های سامورایی می‌اندازد که فردی را که روی دیوار بلندی ایستاده، از روی زمین با پرش‌های محیرالعقول به پایین می‌اندازند، اما ما در اینجا نه با فیلم رزمی سروکار داریم و نه الاغ داستان یک شخصیت رزمی کار است که بتواند از روی زمین به بالای دیوار بپرد و خود را روی دزد انداخته، لگد محکمی هم به سرش بزند!

بیان تصویری نیز در داستان ضعیف است و عبارات تنها در قالب گفته و نوشته آمده‌اند و هیچ حس تصویری را در خواننده ایجاد نمی‌کنند: «چنان کینه و نفرتی در دل من نسبت به «آگوست» بیچاره به وجود آمده بود که وادارم می‌کرد دوباره اذیتش کنم، کاری که بعد از انجامش پشیمان شدم.» خواننده در این قسمت،

نویسنده از دید یک الاغ، زشتی‌های جامعه را نیز به نمایش می‌کشد و تصویری عریان از جامعه‌ای که به طور غیرعادلانه، انسان‌ها را به دو دسته فقیر و غنی تقسیم می‌کند، در معرض دید خواننده قرار می‌دهد. برای مثال، در قسمت پنجم، با کودکی فقیر روبه‌رو هستیم که خانواده‌اش را از دست داده و از پستان یک میش تغذیه می‌کند

پشیمانی را در وجود الاغ حس نمی‌کند، بلکه آن را تنها از روی متن در می‌یابد.

در بعضی جاها نویسنده از قول شخصیت اول داستان (الاغ) نتیجه‌های فلسفی و غیرادبی می‌گیرد: «من بیش از پیش غمگین، شرمند و پشیمان بودم. اما این درد درمانی جز صبر و تحمل و گذشت نداشت. این رنجی بود که به خاطر خودبینی [و] خودپسندی می‌باید تحمل می‌کردم.»

گاهی نیز جملات ثقیل و نازیبا هستند: «خب بچه‌ها، کادیشون را خوب بارش کردید؟ یک خورده جا دارید که من هم کیسه‌ام را که پر شده خالی کنم؟» (صفحه ۱۰۳)

برای همین است که می‌گویند خیریت نه تنها علف خوردن است. [صفحه ۱۸۲ - قسمت ۲۳ - سطر ۱۶] یا در بعضی جملات، اشتباهاتی نیز به چشم می‌خورد:

«... چنانچه، حالا هم با اینکه پیر شده‌ام [صفحه ۹ - سطر ۳] صحیح آن «چنانکه» است.

«سر دسته دزدها در کنار شش دزد دیگر توی گاری دراز شد. [قسمت ۱۳] منظور: «دراز کشید» است.

«باز هم جلو آمد، به نزدیک رفیقش رسید. [قسمت ۲۴ - صفحه ۱۹۰ - سطر ۲۳] کلمه «به» اضافه است.

«او با تمام بی‌میلی که به برداشتن جو از آخور داشت، به غذای من دست نزد. [قسمت ۲۶ - صفحه ۲۲۴ - سطر ۱۵]، عبارت صحیح: «با تمام میلی که...» است.

علاوه بر اینها نویسنده در قسمت ۲۲ - صفحه ۱۶۴ از قول الیزابت می‌نویسد: «- مادر آگوست کجاست؟ من تا حالا او را ندیدم. پیر جواب می‌دهد: - تعجبی ندارد که او را ندیده‌ای چون او ده سال پیش مرده و هنری ادامه می‌دهد: - و عجیب اینجاست که آن زن بیچاره هم موقع قایق سواری توی آب افتاده و مرده!» این در حالی است که الیزابت، آگوست، هنری و پیر از خویشاوندان نزدیک هم هستند و بعید است که الیزابت درباره مادر آگوست و وضعیت او هیچ اطلاعی

نداشته باشد.

همین‌طور در قسمت ۲۳ - صفحه ۱۸۰ درباره تقسیمات پول فرانسه (فرانک و سانتیم) بحث می‌شود. در حالی که نوجوان خواننده ایرانی مثلاً نمی‌داند چند سانتیم می‌شود یک فرانک.

«احمق جان تو نمی‌دانی که آن پنجاه سانتیمتر نه فرانک» که صحیح آن «پنجاه سانتیم است» نه «پنجاه سانتیمتر»!

در بعضی دیالوگ‌ها نیز اصول نگارشی رعایت نشده و در بعضی قسمت‌ها نیمی از گفت و گو به صورت رسمی و نیمی به صورت محاوره‌ای نوشته شده است. مثلاً: «چرا به مامانت نمی‌گویی یکی برایت بخره؟» (صفحه ۸۹)

عنوانی که در آغاز هر فصل از کتاب آمده، علاوه بر آنکه کمکی به داستان نمی‌کند، بلکه کل وقایع آن فصل را نیز لو می‌دهد. همین‌طور مقدمه و قسمت آخر (سرانجام) کتاب زاید به نظر می‌رسد و با نبود این قسمت‌ها هیچ خللی به داستان وارد نمی‌شود. برعکس، اگر این قسمت‌ها حذف می‌گردید، قطعاً به تأثیر تصویری و غیرمستقیم داستانی حوادث نیز اضافه می‌شد و اطلاعات به این راحتی در اختیار خواننده قرار داده نمی‌شد.

مستقیم‌گویی نیز یکی دیگر از مشکلات این کتاب است و در جایی آن به چشم می‌خورد: «برخلاف اینکه مردم فکر می‌کردند ژاندارمها آدم‌های خشنی هستند، آدم‌هایی بهتر، صبورتر، دلسوزتر و سخاوتمندتر از آنها پیدا نمی‌شود.» [فصل ۱۳ - صفحه ۸۲ - سطر ۴]

معمولاً نام‌های خارجی در ترجمه، طوری نوشته می‌شوند که در زبان مقصد با کلمات دیگر هم معنی نیاشند و خواننده (به ویژه خواننده نوجوان) به علت نبود نشانه‌های حرکتی کلمات در زبان فارسی، آن کلمه را با سایر کلمات هم معنی اشتباه بگیرد. مثلاً بهتر بود اسم «پیر» به صورت «پی‌رو» می‌آمد.

در داستان‌های خارجی، گاهی مترجم مجبور می‌شود به علت نبود واژگان معادل زبان اصلی، عین واژه خارجی را در کتاب بکار گیرد. اگر این امر صورت پذیرد، مترجم یا باید آن قدر آن کلمه را لایه لایه جریان داستان جا بیندازد که معنای آن خود به خود معلوم شود، یا اینکه درباره آن کلمه به صورت زیرنویس، توضیح کوتاهی بدهد. اما در کتاب «خاطرات یک الاغ» عبارت خارجی «مدالیون» آورده شده است، بدون آن که توضیحی داده شود. خواننده در پایان فصل یا نمی‌داند «مدالیون» چیست یا تصویر گنگی از آن را در ذهن دارد.

در پایان، باید گفت که این کتاب با وجود اشکالات فراوانی که دارد کتابی قابل قبول برای نوجوانان به حساب می‌آید و اگر چندان آموزنده نباشد، حداقل امتیاز آن، خصیصه سرگرم‌کنندگی است.

حرف داستان این است که انسان‌ها یا حیوانات به خوبی رفتار کنند و با همدیگر مهربان باشند و اگر نوجوان، به این درک صحیح از کتاب برسد، شاید به همان هدف نهایی نوشته که پیام مهر و محبت است، نزدیک شود.